

نقد کتاب

نگاهی به تاریخ ادب عربی

می بینیم و بخش های بسیار گسترده تری پوشیده در زیر خاکستر روزگاران، تاریخ، اندک دانسته یا شاید هیچ نادانسته. اینک نگاهی به هر کدام از آنها می افکنیم:

۱. زبان عربی:

یکی از زبان های سامی است. واژه سامی در باره گروهی از ملت ها در خاورمیانه به کار می رود که نزدیکی میان زبان هاشان می گوید اینان در آغاز به زبان هایی نزدیک به هم سخن می گفته اند که با گذشت زمان، هر کدام رو به فرگشت ویژه خود نهاده، راهی جداگانه در پیش گرفته است، و بدین سان، اینها از یکدیگر دور شده اند. گویند آنان را از آن رو «سامیان» خوانده اند که همه از «سام» پسر نوح پیامبر نژاد برده اند. نام چنین کسی در تورات آمده است:

و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافت بودند و حام پدر کنعان است. اینان سه پسر نوح بودند و از ایشان تمامی جهان منشعب شد.

پیداست که از نگاه دانش و تاریخ کنونی، ما چیزی به نام سامی نداریم. آنچه هست، پیوندهایی زبانی میان گروهی از زبان هاست که نشان می دهد از یک زبان ریشه گرفته اند زیرا از نگاه مفردات لغوی (واژگان)، افعال و زمان ها و ضمائر و شماره ها به

۱. تاریخ ادبیات عرب، نوشته رژی بلاشر، برگردان به فارسی از: دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات سازمان بررسی ها و پژوهش های فرهنگی (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)، ۱۳۶۳ خ، جلد یکم، ۳۱۲ ص، ۴۰۰ ریال، تهران.

1- Histoire de la Litterature Arabe, Regis Blachere, 1952. 1964.

۲. تاریخ ادبیات عرب، نوشته ج. م. عبدالجلیل، برگردان از فرانسه، دکتر آذرتاش آذرنوش، استاد دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ خ، تهران، ۳۳۲ ص، ۵۴۰ ریال.

2- Histoire de la Litterature Arabe, Paris, Maisonneuve, 1943.

هر زمان سخن از تاریخ ادبیات ملتی به میان می آید، سه مسأله بنیادی در پیوند با آن سر برمی آورد که باید سرنوشت آنها نسبت به آن ملت روشن گردد:

۱. ریشه زبانی، سرنوشت و فرگشت آن در درازای تاریخ، شاخه ها و گویش های آن.
۲. خاستگاه نژادی، منطقه جغرافیایی و پهنه زیست.

۳. تاریخ باستانی.

هریک از این مسائل را که نسبت به قوم عرب در نظر بگیریم، در آن بخش های روشن و دانسته ای

۱. تورات، سفر پیدایش، باب نهم، آیه ۱۸ - ۱۹.

یکدیگر می‌مانند: زبان شناسان، اینها را به زبان‌های شمالی و زبان‌های جنوبی بخش کرده‌اند و شمالی را به خاوری و باختری. خاوری، زبان آکادی (بابلی و آشوری) و باختری، زبان اوگریتی است و کنعانی (فینیقی، عبری و موآبی) و سپس آرامی. جنوبی را به دو دسته بخش کرده‌اند: عربی شمالی که زبان «فصحیح» (روشن) خوانده می‌شود و عربی جنوبی که زبان یمن و همسایه‌های آن تا حبشه است.

زبان کنونی عربی که اعراب در ۲۲ کشور عربی در نوشته‌های اداری و علمی و رسانه‌های توده‌ای خود به کار می‌برند، «زبان عربی فصیح» نامیده می‌شود. هریک از کشورهای عربی را در درون خاک خود بسی گویش‌هاست که باهم تفاوت‌های بنیادی دارند و گاه چنان‌ا‌هم به‌دورند که گویندگان بدان، سخن هم را در نمی‌یابند و از این رو، «عربی فصیح» را افزاریوندمی سازند.

معین کردن زمان پیدایش و چیرگی زبان فصیح کار آسانی نیست. زبان کنونی در درازای زمان و در جریان یک روند تاریخی رو به فرگشت نهاده و شکل پخته‌ای به‌خود گرفته که از نگاه گوناگونی گسترده در جمع‌ها، مصدرها، حرف‌های عطف، افزارهای استثنا و نفی و از لحاظ معرفه یا نکره بودن، منع صرف، اعراب گرفتن یا نگرفتن و عوامل اعراب، سخت‌سامان‌یافته است و آیین‌مندی‌هایی بس باریک و استادانه دارد که از عهده بیان والا‌ترین و دقیق‌ترین معانی برمی‌آید. این زبان چنان‌توان‌مند است که در سده‌های واپسین با سرازیر شدن سیل واژه‌های علمی‌فرتگی به‌سوی همه‌زبان‌های جهان، به پایداری در برابر آنها برخاسته و پیروز گشته است. فرهنگستان‌های زبان کشورهای عربی (که نزدیک به همه ۲۲ تا دارای آن هستند) در برابر واژه‌های بیگانه به «واژه‌گزینی» پرداخته و برای مثال تنها در

رشته شیمی پیرامون ۸۰ هزار واژه ناب و سره عربی پدید آورده‌اند. در کشور لیبی کنونی، حتی در برابر واژه‌هایی جهانگیر مانند: رادیوتله‌ویزیون، بانک، فیلم، سینما، فلسفه و هزاران واژه از این دست، واژه‌های درست و زیبا و رسای عربی ساخته‌اند.

هر زبانی در هر جای دنیا، به خودی خود، این توان واژه‌زایی را دارد. این یک حقیقت بی‌چون و چرای زبان‌شناسیک است. آنچه هست، فرق میان ملت‌هاست. برخی مانند اعراب، دیواری آهنین در برابر واژه‌های بیگانه برمی‌افرازند و برخی مانند ما، همه دروازه‌ها را چهارطاق به‌روی سیل میلیونی واژگان بیگانه از فرنگ و ترک و تازی و جز آن باز می‌گذارند و به این هنرنمایی خود افتخار هم می‌کنند.

گویند زبان فصیح کنونی عربی، گویش قبیله قریش یا قبیله یا جایی دیگر بود که پیش از اسلام، در زیر شرایط ویژه تاریخی، به‌سان زبان رسمی و همگانی، جزیره عربی را در پوشاند و اسلام که آمد و قرآن که فرود آمد، این زبان برای همه عربان جاودانی گشت.

۲. خاستگاه نژادی، منطقه جغرافیایی و پهنه زیست اعراب:

دانشوران به جست و جوی گهواره نخستین سخن‌گویان به زبان عربی برخاسته‌اند. برخی می‌گویند اینان با «حسامیان» از یک میهن برخاسته‌اند که شاید در شمال آفریقا یا در پهنه سومالی بوده است و اعراب از آنجا از دروازه مندب یا جزیره سینا به جزیره العرب آمده‌اند. برخی دیگر می‌گویند اینان با آریاییان در میانه‌های آسیا می‌زیسته‌اند یا از ارمنستان بدینجا آمده‌اند. برخی دیگر خاستگاه ایشان را شمال سوریه، میان دورود یا بیابان‌های اوگاندا می‌دانند. آنچه هست، این است که از روزگاری بس دور (فراتر از هزاره سوم پیش از

میلااد). ما این مردم عرب زبان را در اینجاها می بینیم: همه جزیره عربی تا کرانه های دریای عمان و دریای عرب و خلیج فارس و دریای سرخ و سراسر شام و عراق و بیابان سینا.

۳. تاریخ باستانی اعراب:

بیشینه نزدیک به همه مورخان اسلامی و نسب دانان و اخباریان عرب، این قوم را به سه دسته بخش کرده اند: ۱. عرب های ازمیان رفته. ۲. عرب های ناب یا اصیل. ۳. عرب های عربی گشته. اینان از دیر باز در دل جزیره عربی با تنگدستی سپهر و کمبودهای سرکوبگرانه مایه های زیست رو به رو بودند و رفته رفته به سوی کرانه های بارور و پر آب و گیاه مانند یمن و عمان و جزایر جنوب خلیج فارس و کرانه دو رود فرات و دجله، دریای سپید میانه، دریای سرخ و باریکه های آبادی مانند آن روی آوردند.

دولت های باستانی را می توان به دو دسته (دولت های جنوبی و دولت های شمالی و مرکزی) بخش کرد. جنوبیان عبارت بودند از: معین، قتیان، سبا، حمیر و حضرموت. و شمالیان و مرکزیان عبارت بودند از: نبطیان، تدمریان، لخمیان، غسانیان و کنعانیان.

دانسته های کنونی ما درباره زبان، تاریخ، جغرافی، ادبیات، خاستگاه و تاریخ باستانی قوم عرب که اکنون سر به چندین کتابخانه می زند، تا گذشته ای نزدیک، هیچ بود و از هیچ هم کمتر. انبانی بود انباشته از پندار و افسانه.

از پیرامون دویست سال پیش به این سوی، دانشمندانی بزرگ و مردم دوست و جانباز به کار برخاستند و بی هیچ انگیزه ای از پول و زر و خواسته، تنها به بویه خدمت به دانش بشری و تشنگی

سپری ناپذیرشان به افزودن خود آگاهی، گام در راه نهادند و هر کدام با سپری کردن یک زندگی کامل، بخش یا بخش هایی از تاریخ و فرهنگ قوم عرب و مردم سامی نژاد را روشن ساختند. اینان از هیچ گونه جانبازی دریغ نورزیدند. راه های دور و دراز بیابانی را پیاده در نوشتند؛ در راه فراگیری زبان و آداب و عادات بیابانگردان کوشش ها کردند تا به هنگام پژوهش در میان ایشان بیگانه ننمایند؛ گرسنگی کشیدند و از تشنگی مردند؛ آماج خدنگ راهزنان گشتند؛ به زندان افتادند؛ در دشت های بی فریاد در زیر توفان به خاک سپرده شدند و یادشان ازمیان خاندان و کسان و دوستان زدوده گشت و در راه گسترش دانش آن کردند که به گفتن در نیاید یا خامه بر سر نوشت ایشان زار بگردد.

برخی از ایشان مانند ریچارد برتون (۱۸۲۱ - ۱۸۹۰) کارهایی شگفت کردند. او ۲۸ زبان یاد گرفت و بیش از ۵۰ کتاب نوشت. ریچارد برتون در ماه اکتبر ۱۸۵۶ م همراه جان هنینگ اسپیک آغاز به کوهنوردی و بیابانگردی کرد تا سرچشمه رود نیل را پیدا کند. آنان در فوریه ۱۸۵۸ دریاچه تانگانیکا را پیدا کردند و در راه بازگشت، در ماه مه ۱۸۵۹ در حالی که ریچارد برتون بیمار شده بود، اسپیک دریاچه ویکتوریا را پیدا کرد و آن را سرچشمه نیل انگاشت.

گویا جهانگرد دانمارکی کارستن نایبورا که در سال ۱۷۶۱ م به جزیره عربی سفر کرد، نخستین جهانگرد باختری بود که در سده های نوین پدیدار گشت و به توصیف کشورهای عربی پرداخت و توجه دانشمندان جهان باختر و جهان عرب را به خط «مسند» و شماره گذاری عربی معطوف داشت. سفر او همت دانشمندان و جهانگردان را برانگیخت و پس

از او شماری از ایشان به این گردش پرداختند و سنگ‌نبشته‌های گرانیها پیدا کردند و با دشواری‌های فراوان به موزه‌های اروپا بردند و آنچه را نتوانستند، خواندند و نوشتند و آنچه را نتوانستند، برای آیندگان به یادگار ماندند تا بخوانند و بشریت را بهره‌مند سازند. آنچه در زمینه نگارش تاریخ باستانی قوم عرب می‌توان کرد، تنها برشردن انبوهی نامهای دانشمندان و جهانگردان بزرگ است که دانسته‌ها نسبت به تاریخ عربی را دیگر کردند و از هیچ، انبوهی آثار پدید آوردند: دکتر سیتزن، افسر انگلیسی جیمز ولستند، داروشناس فرانسوی، ژوزف آرنو، کوگلان، ویلهلم گیسنبوس، رودیگر، هاینریش ایوالد، فرستل، (که در سال ۱۸۴۵ تعداد ۵۶ متن را به زبان و حروف عربی و حمیری در ژورنال آریاتیک منتشر کرد)، لوی، هالوی، زیگفرد لانگر، گلازر، جرج اوگوستوس والین، استوک هورگتونه، بانوآن بلانت، جهانگرد انگلیسی چارلز داوتی، هاینریش فون مالتزن، ژولیوس اوتینگ، جهانگرد چکسلواکی آویس موسیل، آنتونین ژوسان، شارل هوبر، برترام توماس، سنت جان بریجر فیلیپی، برگمن، لودولف کرل^۱ و ده‌ها تن مانند ایشان. برای پی بردن به سترگی کاری که اینان در راه آفرینش تاریخ باستانی عرب کردند، به یادکردن یک نمونه بسنده می‌کند: به کوشش گلاسر پیش گفته، از ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۴ م پیرامون ۲۰۰۰ سنگ‌نبشته پیدا شد که دورترین زمان آنها سده هفتم پیش از میلاد بود. خود عرب‌ها، چیزی که درباره تاریخ باستانی خویش می‌دانستند، از مجموعه‌ای افسانه‌ها یا دست‌بالا داستان‌ها،

در نمی‌گذرد و اینها همان چیزهایی است که در تاریخ‌هایی مانند تاریخ طبری، ابن اثیر، ابوالفداء، ابن خلدون، ابن مسکویه، دینوری و کسانی مانند ایشان نوشته است.

در زمینه تاریخ ادبیات عربی نیز خاورشناسان باختری کوشش‌های ارزنده‌ای کرده‌اند. در اینجا نیز فرآورده پژوهش‌ها چندان انبوه است که تنها می‌توانیم به یادکردن «برخی» از پژوهشگران بسنده کنیم: آرنولد، آلوارد، اولیری، باسه، براون‌لیش، برژه، بروکلمان، بورکهاث، پرس، پفان مولر، پلا، تریتون، جین روی، دورس، دورم، دوزی، دوسو، رایین، ریشتر، زامباور، ژاکوب، سوسن، سیدرسکی، شنورر، شوون، فرانکل، فریتاگ، فلوگل، فلیش، فوریه، کائتانی، کانار، فون کرمر، کرنکوف، گابریلی، گودفرای دمومبین، گولدزیهر، لامنس، لاندرگ، لودز، لیال، لیختن اشتادتتر، مارسه، مارگولیوت، ماسه، مالمینو، آدام متس، مؤنیر، موریتس، مونتانی، میتوخ، نائومانولدکه، وولرژ، ولهاوزن، ووستنفلد، ویت، هارتمان، هوارت، هومل و ده‌ها مانند ایشان!

چنین است پشتوانه کار و پژوهش رژی بلاشر در نگارش تاریخ ادبیات عربی. به گفته فیلسوف بزرگ سده نوزدهم: کوهی سند برای نوشتن دو سطر نتیجه. او از آثار همه دانشمندان یادشده بهره‌برداری کرده است. برنامه بلاشر در دنبال کردن کار تا سده پانزده میلادی به انجام نرسید و سه جلد کتابی که به صورت یک مجموعه کامل از او در دست است، از سال ۷۵ هجری فراتر نمی‌رود. اما آنچه برای تاریخ ادبیات

1- Seetzen, Welsted, Thomas Joseph Arnaud, Coglan, Wilhelm Giseniu, Rodiger, Heinrich Ewald, Fresnel, Levy, Joseph Halevy, Siegfried Langer, Glasser, George Augustus Wallin, Snouk Hurgtongje, Lady Ann Blunt, Charles Doughty, Heinrich Von Maltzen, Julis Euting, Alois Musil, Antonine Jaussen, Charles Huber, Thomas, Philby, Bergmann, Ludolf Krehl.

یک زبان. پایه به‌شمار می‌آید. در همین سه جلد به‌ویژه در جلد یکم گردآوری شده است. مسائل عمده کتاب که باید پژوهش‌های ادبی به‌شمار می‌آید، بدین گونه است:

پژوهش در باره چگونگی پیدایش زبان «فصح» عربی.

پیدایش خط عربی.

چگونگی انتقال آثار ادبی از روزگاری که به گونه زبانی بازگومی شده‌اند، به دوران روزگار نگارش.

پژوهش انتقادی درباره حاملان این ادب در دوران انتقال.

پژوهش انتقادی درباره کسانی که به نگارش آثار پرداختند.

شمارش و انتقاد علمی کتاب‌ها.

پژوهش پیرامون اصلی بودن یا ساختگی بودن شعر جاهلی و اندازه‌درستی و نادرستی این اندیشه.

در پیامد این پژوهش‌ها، خواننده اولاً بر مجموعه منابع موجود احاطه می‌یابد و ثانیاً در باره هر یک از پیرسمان‌های پیش گفته درمی‌یابد که تا چه اندازه باید اطمینان کند و تا چه درجه احتیاط.

فشرده‌گی سخت کتاب بلاشر و وسواسی که وی

در برابر کردن منابع گوناگون و بیرون کشیدن حقیقت

از آنها به‌کار بسته، می‌تواند خواننده را خسته کند، اما دیدگاه‌های متعادل و همواره برنده‌نویسنده، بی‌درنگ هر کس را به سوی خود می‌کشاند و در دل وی اعتماد و اطمینان پدید می‌آورد.

این کتاب، فرآورده آگاهی‌ها و دانسته‌های گسترده‌ای است که بلاشر در طی سالیان دراز در کشورهای اروپایی و عربی فراهم آورده است.

بلاشر یکی از بزرگ‌ترین خاورشناسان روزگار کنونی به‌شمار می‌آید. او در سال ۱۹۰۰ در پیرامون پاریس دیده به جهان گشود. دوره دبیرستان را در مراکش (کازابلانکا) به پایان رساند و برای آموختن زبان عربی به دانشکده ادبیات الجزایر وارد شد و در سال ۱۹۲۲ از آنجا فارغ تحصیل گردید. در سال ۱۹۲۴ زینه دانشوری (فوق لیسانس) گرفت و در سال ۱۹۳۶ پایان‌نامه خود را در باره «متنبی» گذراند و به درجه دکترا برآمد. یکی از کارهای او برگردان قرآن به فرانسه است که دارای پیشگفتاری مفصل است که شادروان دکتر محمود رامیار آن را به فارسی برگردانده و در سال ۱۳۶۰ زیر عنوان «در آستانه قرآن» در تهران منتشر کرده است. از او انبوهی کتاب و مقاله به‌جای مانده که فهرست آن (منتشر شده پس از درگذشت وی) کتابی کامل است.

2- Arnold, Ahlwardt, O'Leary, Basset, Braunlich, Berger, Brockelmann, Burkhardt, Peres, Pfannmuller, Pellat, Tritton, Jeanroy, Deversse, Dhorme, Dozy, Dussaud, Rabin, Richter, Zambaur, Jacob, Socin, Sidersky, Schnurrer, Chauvin, Fraenkel, Freytag, Flugel, Fleisch, Fevrier, Caetani, Canard, Von, Kremer, Krenkow, Gabrieli, Gaudefroy Demombynes, Goldziher, Marsais, Margoliouth, Masse, Mallino, Adam Mez, Muir, Moritz, Montagne, Mitowch, Lammens, Landberg, Lods, Lyoll, Lichtenstadter, Nau, Noldke, Vollers, Wellhausen, Wustenfeld, wiet, Hartmann, Huart, Hommel.

۱۳۴۴ تا ۱۳۶۴ خورشیدی.

دکتر محمدحسین روحانی

قاموس

دفتر نخست: آ- آپوفیس

محسن ابوالقاسمی، آذر بیگدلی، کاظم دزفولیان، محمدرضا راشد، محمدصادق سجادی، مریم سینائی، عبدالحسین فرزاد، سعید واعظ - تهران، ۱۳۶۴، رحلی، افسست، ۱۸+۱۳۲ ص، ۵۵۰ ریال.

قاموس یک فرهنگ فارسی است، از نوع فرهنگ دایرةالمعارفی مفصل. کسانی که درکار تدوین آن هستند، غالباً زبان‌شناس و اهلند. از این رو، روزی که آنرا در کتابفروشی دیدم، باشوق و اشتیاقی خریدم و همین که به خانه رسیدم، به مطالعه آن پرداختم. اما هرچه پیش رفتم، دلسردی و نومیدی ام بیشتر شد. از آنجا که هنوز آغاز کار است و فرصت برای اصلاح باقی است، از مؤلفان دانشمند قاموس انتظار دارم مطالب زیر را مورد توجه قرار دهند:

۱. معرفی قاموس به خواننده: انتظار می رفت، در مقدمه کتاب، ماهیت، محتوی و دامنه کار به خوانندگان توضیح داده شود، تا خواننده بداند چگونه مطالبی را باچه روشی می تواند از قاموس استخراج کند.

۲. پیشگفتار کتاب در باره زبان فارسی و سرگذشت آن مطالب خوب و سودمندی دارد، ولی متأسفانه هیچ منبع، مأخذ و کتاب‌شناسی برای امکان مقایسه، پژوهش و کسب آگاهی بیشتر به خواننده معرفی نشده است.

در همان پیشگفتار مطلبی آمده که درک آن، حتی با مراجعه به اهل فن، برای نویسنده این سطور

در کنار تاریخ ادبیات بلاشکر که هم برای پژوهشگران به کار می آید و هم برای آغازگران، کتاب تاریخ ادبیات ج. م. عبدالجلیل جای دارد که بسی سودمند و همگانی و سودرسان به همگان است. یک دوره کامل تاریخ ادبیات عربی است که هر خواننده‌ای، گرچه بازبان و ادبیات عرب سروکار نداشته باشد، باخواندن آن سود فراوان می برد. این کتاب یک دوران دراز تاریخی - از نخستین جوانه های ادب عربی در پیرامون سده ششم میلادی - تا جنبش بیدارگری در آغازهای سده بیستم را فرا می گیرد.

مترجم دانشمند دو کتاب پیش گفته، چنان که از این ترجمه ها برمی آید، چهار زبان خاوری و باختری را بسی نیک و ژرف می داند: انگلیسی، فرانسه، فارسی و عربی. فارسی را از آن رو افزودم که نگارش کتاب را نمایش داده باشم: نثری نرم، روان، گیرا، علمی و پخته.

از مترجم آثار فراوانی خوانده ایم: ترجمه فتوح البلدان، نگارش بلاذری، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶؛ النحو التجریبی، با همکاری دیگران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹؛ راه های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی، دانشگاه تهران؛ ترجمه الموسیقی الکبیر، سازمان بررسی ها و پژوهش های فرهنگی؛ مقدمه الشعر والشعراء، ابن قتیبه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳؛ خریدة القصر، چاپ تونس، ج ۱، ۱۹۷۱، ج ۲، ۱۹۷۲؛ هنرهای ایرانی و آثار برجسته آن، فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴؛ آداب و رسوم ملی ایران، فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴؛ فرهنگ ایران در برخورد با فرهنگ های دیگر، فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴؛ واژه های فارسی قرآن و تفسر شیخ طوسی، یادنامه شیخ طوسی، مشهد، ۱۳۵۴ و بسیاری گفتارهای پژوهشگرانه در مجله «مقالات و بررسی ها» (دانشکده الهیات و معارف اسلامی، تهران) از

ممکن نشد و آن این است:

«**خصیصه عمده** واژگان زبانهای ایرانی در دوره باستان و میانه وجود واژه‌هایی است اهریمنی در برابر واژه‌هایی که هرمزدی است، برابر اهریمنی واژه هرمزدی گفتن، درآیدن و دویدن و برابر واژه هرمزدی سر، کمال است.» ص ۱۴ مقدمه.

همچنین، در مورد نقاطی که هنوز بازمانده‌ای از زبان آرامی را در آنجاها می‌توان یافت، ساحل شرقی دریاچه ارومیه (ص ۱۳) غلط و ساحل غربی درست است و باید افزود:

«۴- در شرق عراق.»

۳. **فقدان یا نامشخص بودن چارجوب یا قالب.**
امروز در دنیا رسم است که در فرهنگها هر ماده یا درایه entry را به این صورت معرفی می‌کنند: (الف) تلفظ؛ (ب) ریشه‌شناسی؛ (ج) شناسنامه دستوری؛ (د) مقوله (از قبیل اینکه به طب، گیاه‌شناسی، نجوم، فلسفه یا رجال مربوط است)؛ (ه) اگر از زیست‌مندان باشد، تعیین سلسله، رده، گونه، خانواده و جور آن؛ اگر مکان باشد، تعیین کشور و ناحیه آن؛ اگر شخص باشد، تعیین تاریخ تولد و وفات و احياناً ذکر محل تولد و وفات، آنگاه تعیین شغل و ملیت او. (و) پس از مقدمات فوق‌الذکر نوبت به ذکر ویژگیهای بعدی می‌رسد. مثلاً می‌نویسد: آب [äp اوستایی یا äp فارسی میانه] اسم. ۱. جسم آبگون، بی‌بو، بی‌رنگ و بی‌مزه که اقیانوسها، دریاها، دریاچه‌ها، برکه‌ها و رودها را تشکیل داده، و در نتیجه بارش و همچنین از چشمه‌ها پدید می‌آید. **الف.** هر مولکول آب از یک اتم اکسیژن و دو اتم هیدروژن تشکیل شده؛ در تراز سطح دریا در دمای ۰° صدبخشی یخ می‌بندد و در ۱۰۰° صدبخشی می‌جوشد. در دمای ۴° صدبخشی بیشترین حجم را داراست. **ب.** فراوان‌ترین ماده در روی زمین است و سه‌چهارم سطح آن را می‌پوشاند. عامل اصلی پیدایش حیات در روی زمین است. برای

نوشیدن، شستشو، آبیاری، تولید نیروی ← برقایی، ترابری آبی به کار می‌رود. ج. آبهای طبیعی خالص نیستند، بلکه اغلب دارای مواد گازی یا کانی، میکروباها، تخم انگلها، یا مواد دیگری هستند، که لازم است از طریق ← تصفیه از آب خارج شوند. ۵. یکی از بخشهای اوستا به نام آبان یشت در ستایش از آب... مغان آب را مقدس می‌شمارند... مانی آب را یکی از پنج عنصر اصلی پدیدآورنده جهان می‌داند... در سفر پیدایش آمده «و خدا گفت فلکی باشد در میان آنها...». در مصر باستان، سومر و بابل آب را قدیم و منشأ همه چیز و همه کس از جمله خدایان می‌دانستند. در آیه ۳۰ از سوره ۲۱ قرآن آمده: و هر چیز زنده را از آب بیافریدیم. که مفسران آن را از جمله چنین تفسیر کرده‌اند... **طالس ملطی** آب را جوهری می‌داند که عالم طبیعت از آن به وجود آمده است. انباز فلس آب را یکی از چهار عنصر می‌داند که بر اثر مهر یا عشق باهم ترکیب شده و جهان را به وجود آورده‌اند. **ارسطو** هم به همین عقیده است و اصولاً آب به عنوان یکی از چهار عنصر - یا پنج عنصر - قبولی جهانی داشت. **نیوتن** عقیده داشت تمام عناصر را می‌توان به آب تحویل کرد. **لاوازیه** ثابت کرد آب مرکب است از اکسیژن و هیدروژن. **ه.** اهل شریعت از یهود و نصارا و صابئین و مسلمانان آب را پاک و پاک‌کننده می‌دانند. در فقه اسلامی آب را به کر، قلیل، مضاف تقسیم کرده‌اند.

۲. **عصاره رستنیها** مانند آب سیب، آب انار، آب کاهو... که از فشردن آنها به دست می‌آید و به عنوان نوشیدنی یا دارو به کار می‌رود.

۳. **خیسانده برخی دانه‌ها یا میوه‌ها** مانند آب آلو، آب زرشک... که به عنوان نوشیدنی یا دارو به کار می‌رود.

۴. **مایع حاصل از جوشاندن چیزی**، مانند آب مرغ، آب نخود... که جنبه غذایی یا درمانی دارد.

۵. مایع غده‌های برون‌تراوی، مانند آب چشم، آب دهان، آب بینی، آب کمر....
۶. شاش. ۷. شرم. ۸. تروتازگی. ۹.

در صورتی که خواننده این مختصر را با آنچه در ماده آب قاموس آمده است، مقایسه کند، بخوبی متوجه آشفتگی بیش از حد کار مؤلفان محترم کتاب خواهد شد. این آشفتگی در مورد اعلام هم بخوبی به چشم می‌خورد. مثلاً آبادان را در نظر بگیریم (ص ۱۴). «آبادان نام شهر و شهرستان و جزیره‌ای از استان خوزستان. جزیره آبادان از شمال به رود کارون و از شرق به رود بهم‌شیر و از غرب به اروندرود و از جنوب به خلیج فارس محدود می‌شود. شهر آبادان در کناره شمال شرقی جزیره آبادان واقع است. درباره مالکیت جزیره آبادان سالها میان ایران و عثمانی اختلاف بود تا این که در سال ۱۸۴۷ به موجب پیمان ارزروم به مالکیت ایران درآمد. رونق شهر آبادان از ۱۹۰۹ میلادی شروع می‌شود. در آن سال ساختمان پالایشگاه عظیم نفت آبادان آغاز شد...» سپس مؤلفان سه ستون را به بحث در باب پالایشگاه آبادان اختصاص داده‌اند. آنگاه جمعیت شهر و شهرستان آبادان را ذکر کرده‌اند. بعد نام قدیم آبادان ذکر شده، بعد از آن سه ستون و نیم به تاریخ آبادان اختصاص یافته و سرانجام مقاله آبادان چنین خاتمه یافته است:

«انا ابن الاکارم من نسل جم

وحائز ارث ملوک العجم

فقل لبنی عفلق اجمعین

هلموا الی الخلع قبل الندم

فعودوا الی ارضکم بالحجاز

لاکل الضباب ورعی الغنم»

حال اگر قرار بود همین مقاله از روی اصول تنظیم شود، این مسایل پیش می‌آمد:

آبادان. ۱. جزیره‌ای در جنوب ایران با کیلومتر مربع و نفر جمعیت که پیرامونش را از شمال رود کارون، از شرق رود بهم‌شیر، از غرب اروندرود و از جنوب خلیج فارس فرا گرفته و شهرستان آبادان را تشکیل می‌دهد. ۲. شهرستان از استان خوزستان با کم^۲ مساحت نفر جمعیت، شامل بخشهای مرکز شهر آبادان. ۳. شهر، مرکز شهرستان آبادان در استان خوزستان. دارای جمعیت در طول و عرض جغرافیایی ارتفاع از سطح دریا دمای متوسط بارندگی محصولات کشاورزی و صنعتی مؤسسات آثار تاریخی تاریخ

اما در نوشته مؤلفان قاموس چند نکته ناروا وجود دارد. ۱. «در باره مالکیت جزیره آبادان سالها میان ایران و عثمانی اختلاف بود تا این که در سال ۱۸۴۷ به موجب پیمان ارزروم به مالکیت ایران درآمد.» واقعیت امر این است که در آن زمان دولت عثمانی با توجه به شکستهای پیاپی ایران در جنگ با روسیه فرصت یافته بود تا بر بخشی از سرزمین تاریخی ما ادعای مالکیت کند. ۲. آبادان به مالکیت ایران در نیامد، بلکه اصلاً ملک ایران بود. علاقه‌مندان به موضوع و استدلالهای مقامات ایرانی می‌توانند مراجعه کنند به تحقیقات سرحدیه تألیف میرزا جعفرخان مشیرالدوله، چاپ آقای محمد مشیری. این نوع اظهارات حاکی از بی‌دقتی و سهل‌انگاری هیچ برازنده چنان استنادی نیست. ۳. صرف نظر از اینکه آوردن آن شعر سست عربی شایسته چنین کتابی نیست و اساساً لازم است در کتاب مرجع از هرگونه لعن و نفرین و دشنام و رجز و حماسه‌سرایی پرهیز شود، نفس آن شعر هم با روحیه مردم ایران که کلک ملوک عجم را کردند و جانشان را گرفتند، با آن سازگاری ندارد. ۴. باید از شاعر محترم پرسید: برادر،

تاریخ قم

تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی. تصحیح سید جلال الدین طهرانی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۱، انتشارات توس، وزیری، افسر، ۳۴۸ صفحه.

اصل این کتاب در سال ۳۷۸ هجری قمری به زبان عربی نوشته شده و از فهرست آن برمی آید که در بیست باب بوده است. اما ترجمه‌ای که در سال ۸۰۵/۶ به زبان فارسی صورت گرفته و یگانه نسخه موجود آن مربوط به سال ۱۰۰۱ است، پنج باب اول را بیشتر ندارد و اصل عربی کتاب یا هیچ نسخه دیگری از ترجمه هم تاکنون شناخته نشده است تا بتوان دانست برسر باقی فصول کتاب چه آمده.

اما همین فصلهای موجود به صورتی که هست از گرانباترین اسناد تاریخی ایران به‌شمار می‌رود، که پاره‌ای از این ارزشها و اهمیتها را برمی‌شماریم.

۱. اشاره به نوعی برفگیر:

«برسر کوهی که آن را کوه خور گویند - و آن کوه چنان بلند است که هیچکس قادر نیست که بر آنجا رود - جوسقی^۱ بنا کرده است مثل مناره، درازی آن سی گز و برسر آن نیزه دراز نشانده است و برسر آن دو مورش^۲ آویخته است، یکی منع برق و سرما می‌کند و یکی منع پادها، باذن الله تعالی.» (ص ۶۷).

۲. منابع آب و روش تقسیم آب:

«در ایام عجم به قم کاریزهای بسیار بوده‌اند و خراب شده‌اند و فرود آمده و آثار آن ناپدید شده؛ چون عرب به قم آمدند، زیاده بر بیست کاریز آب بیرون آوردند و روان گردانیدند و آنها اینند که ذکر خواهد رفت... آب این کاریزها در رودخانه می‌انداختند و

بنی عفلق چه ربطی به حجاز دارد؟ چرا از کیسه خلیفه به آنها «ارض» می‌بخشید؟ اگر منظور آن از بنی عفلق، عراقیهاست که اینان ملقمه‌ای هستند از اقوام ایرانی - بویژه کرد و لر - آرامی، ترک و قبایل عربی که از زمانهای بسیار قدیم در حاشیه جنوبی و جنوب غربی آن ساکن بودند و اصلاً اهل حجاز نیستند. اگر هم منظور آن هموطنان میشل عفلق نظریه پرداز نهضت سوسیالیست عرب یا حزب بعث است، که او ظاهراً لبنانی است و مسیحی زاده و باز ربطی به حجاز ندارد. ۵. بعد از همه این مطالب هم، اظهارات تحقیرآمیز در مورد هیچ ملتی، نه عراقی، نه حجازی، نه یهودی، نه آلمانی، نه چینی، نه بنگالی شایسته نیست. افراد، گروهها یا احزاب را می‌شود سرزنش یا محکوم کرد، اما ملت‌ها شایسته احترام و همه اعضای یک بیکرند.

* * *

هنوز که انتشار قاموس در آغاز کار است و دیر نشده، جای آن است که مؤلفان دانشمندش شتاب به خرج ندهند و بار دیگر به بررسی و تعیین یک چارچوب و کالبد دقیق برای کارشان پردازند. در جهان امروز تنها معلومات و آگاهیها کارساز نیست، بلکه این آگاهیهای نظام یافته، قابل بررسی، نقد و تحلیل است که اهمیت دارد - آگاهیهایی که دارای کمترین کلمات و بیشترین بار معنایی باشد. به همین دلیل، یک کتاب مرجع به مجموعه‌ای از نشانه‌ها و اختصارات نیازمند است تا از تکراری بودن کلمات، عبارات و مراجع جلوگیری شود، مراحل گوناگون تعریف و توضیح لغات از یکدیگر جدا شود و خواننده در کمترین فرصت بیشترین آگاهی ممکن را به دست آورد.

۱. جوسق = کوشک ۲. مورش = مهره، خره‌مهره.

بیشتر آن به ضیعتها و مزارع می بردند و در جویهایی که از سر رودخانه ها برگرفته بودند تا آن ضیعتها و مزارع؛ و بعضی از آن آب در جویهای کوچک روانه گردانده بودند تا به قصبهٔ بلدهٔ مجّان، یعنی نفس شهر قم از برای باغات و بساتین و از برای آنک در زمستان در چاههای محجر نهند و دیگر منافع و مصالح تا غایت که در بیشترین مواضع و محلّتها و در بهای قم این آب برظاھر روان بود و بعضی از آن در زیر زمین به گنگها و گوها روان کرده بودند از برای کارخانه ها و حوضهای بزرگ و جایها که آب از آن کشند و انبارت یعنی برکه ها تا هرکس که می خواهد از آن جویها به باغچه ها و بستانها و حمامات و سایر مصلحتها از عمارات و غیر آن می برد به آسانی و سهولت بی مشقتی و زحمتی... - و این کاریزها جاری و روان بودند و آبها برظاھر شهر و داخل آن می رفت چنانچ یاد کردیم تا آخر روزگار عجم. پس این کاریزها روی در نقصان نهادند و به اندک روزگاری خراب شدند و قورجات آن، یعنی در کاریزها و مستقها که در زمین کنده بودند، باقی مانده بود و اثر آن ظاھر بود. پس چون احمدین علی المرورودی به قم آمد و والی قم شد، قومشان^۳ را به بیرون آوردن آب این کاریزها بداشت و مالی بسیار بر آن خرج کرد و آبهای آن بگشاد و به شهر روان گردانید... چون احمد از قم رفت، دیگر باره آن آب باز ایستاد... تا آنگاه که مؤیدالدوله... به بیرون آوردن آب بعضی از این کاریزها قیام نمود...» (ص ۴۰ - ۴۳).

«مستقّه عبارت از آهنی است مانند ذراع که بر آن علامات و نشانها اند که بدان آب قسمت می کنند. هر علامتی دلیل است بر مقدار مستقّه و بعضی دیگر

گویند که مراد از مستقّه جزویست از اجزای این آب و ناوقه عبارت است از آن مقدار آب که شخصی در میان آب رود و به مقدار یک گز میان هردو پای بگشاید و آب به زیر هردو زانوی او برسد. آن مقدار آب ناوقه گویند و گویند که ناوقه عبارت از آن است که مردی در میان آب رود و هردو سر زانو بر زمین نهد و به مقدار یک گز میان آن گشاده دارد و هردو پایه خود از زمین بردارد و آن مقدار که از آن فرجه بیرون رود آن را ناوقه گویند، به شرط آنک میان هردو زانو از آنجا که زانو بر زمین نهاده باشد نشیب تر و فروتر نباشد.» (ص ۴۳).

«ذکر صورت آب رودخانه ها و کیفیت منبع و منشأ آن به قم» (ص ۴۷).

«ذکر جویهای قم و نواحی آن» (ص ۵۰).

۳. تأسیسات:

«ذکر عدد راهها و دروازه ها و میدانها و مسجدها و حمامات،^۴... و ذکر باروی کهنه و نو... و ذکر سراهای خراج و دارالضرب و سراهای حکام و ولات و زندانها.»

۴. مالیات:

در تاریخ قم شرح بسیار مفصل و دقیقی آمده از اقسام مالیاتها و میزان آنها و شورشهایی که بر اثر آن در قم روی داده است. از جملهٔ ویژگیهای اخذ مالیات در قم، انتخاب شخصی بوده از سوی مالیات دهندگان برای گردآوری مالیات و تحویل آن به حکومت، که او را جهد می خوانده اند.

یکی از جالبترین نکات ذکر روشهایی است که مردم برای فرار از مالیات به کار می بردند:

«به من چنین رسانیدند از بعضی از ایشان که



۳. معرب کموش که در بعضی ولایات ایران چاهکن را گویند.

۴. به معنی دنبه و در اینجا مقصود باسن یا لنبر است.

۵. ذکر مسجدها و حمامها در متن سفید است و نیشته یا ترجمه نشده است.

داستان بلند یا رمان کوتاه

قلمرو «داستان کوتاه» short story وسیع است. گاه می‌توان در این قلمرو، داستان‌های بسیار کوتاهی یافت که بیش از سیصد - چهارصد کلمه ندارد و گاه داستان‌های بلندی که بالغ بر پنجاه هزار کلمه می‌شود. گذشته از این اختلاف کمی، این نوع داستان‌ها از نظر کیفی نیز باهم تفاوت دارند، همین تفاوت‌های کمی و کیفی است که انواع داستان کوتاه را به وجود می‌آورد. در اینجا به نوعی از داستان کوتاه می‌پردازم که با عنوان‌های زیر در فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌های ادبی از آن یاد شده:

۱- long short story که ترجمه آن در فارسی «داستان کوتاه بلند» نازیبا و مضحک است زیرا کلمه‌های «کوتاه» و «بلند» دو واژه مقابل است وقتی کنارهم بنشینند، یکدیگر را نقض می‌کند و عبارت را

بسیار کاهش یافته است.

۶. فواید دیگر:

ترجمه تاریخ قم یکی از ساده‌ترین نشرهای زبان فارسی را دارد و با توجه به اینکه در یکی از بدترین دوره‌های نشر فارسی (آغاز سده نهم) نوشته شده، نشرش درست و سالم، و در عین حال خالی از واژه‌های غریب عربی، مغولی و ترکی است.

بررسی نام آبادیها و مکانها و تغییراتی که در آنها روی داده، از لحاظ زبان‌شناسی می‌تواند با ارزش باشد.

همچنین، تاریخ قم از لحاظ شناخت روایت ایرانیان و فاتحان عرب، نحوه استقرار و بومی شدن اعراب و استحاله تدریجی دو طرف در یکدیگر بسیار جالب و خواندنی است.

غلامحسین صدری افشار

شاخهای کوچکتر از درخت می‌گرفتند و پسران خرد خود را به روی خود در می‌انداختند و بدان چوبها ایشان را می‌زدند و در زبان ایشان می‌نهادند: اللہ، اللہ، ای استاد، اندیشه کن در حال من. بحقیقت که زنگار درغله من افتاد و آن را تباه گردانید و کرم واقع شد در پنبه زار من و آنرا بخورد و آنچه باقی ماند، ملخ بکلی بخورد. کودک در زیر چوب این کلمات تکرار می‌کرد و باز می‌گفت تا آنگاه که یاد می‌گرفت. چنانچ بوقت حاجت آن بدان مستظهر می‌شد.» (ص ۱۶۳).

۵. کشاورزی و محصولات کشاورزی:

از نکات جالب وجود باغهای انگور و زعفران، پنبه‌زارها و کشت اقسام حبوبات است، که در حال حاضر یا یکسره از میان رفته (مانند زعفران و پنبه) یا